



خداوندا ، دعا کردن را به ما یاد بده

تبشیری اش به دعا و نیایش نسبت میدهد ، در رساله اش به رومیان اینطور می نویسد: "به همین طریق روح خدا در عین ضعف و ناتوانی ، ما را یاری می کند ، زیرا ما هنوز نمی دانیم چگونه باید دعا کنیم . اما خود روح خدا با ناله هایی که نمی توان بیان کرد ، برای ما شفاعت می کند" (باب ۸ آیه ۲۶) .

ایشان از مسیحیان شهر کولسی درخواست می نماید تا برای پیشرفت او در راه اعلام مژده انجیل دعا کنند . "برای ما نیز دعا کنید که خدا برای اعلام پیام خود ، فرصت مناسبی به ما بدهد تا آن حقایقی را که درباره مسیح پوشیده بود ، اعلام کنیم که به خاطر آن من اکنون در زندان هستم و دعا کنید تا آن طوری که وظیفه من است این راز را آشکار سازم" (رساله به کولسیان باب ۴ آیه ۲-۴) .

«انجیل یوحنا باب ۴» گفتگوی عیسی با زن سامری را نقل می کند ، که بخشی از این گفتگو درباره دعا می باشد ، زن سامری به عیسی گفت : "پدران ما در روی این کوه عبادت می کردند ، اما شما یهودیان می گوئید ، باید خدا را در اورشلیم عبادت کرد . عیسی گفت : زمانی می آید و این زمان هم اکنون شروع شده است ، که پرستندگان حقیقی ، پدر را با روح و راستی عبادت خواهند کرد ... خدا روح است و هر که او را می پرستد باید با روح و راستی عبادت نماید" . طبق پاسخ عیسی دعای مسیحی باید از روح القدس الهام گرفته و بدون ریاکاری و خود نمائی انجام شود .

دوستان گرامی ، موضوع این مقاله از انجیل لوقا باب ۱۱ آیه ۱ گرفته شده است . طبق آیه فوق می خوانیم ، روزی یکی از شاگردان به عیسی گفت : "همانطور که یحیی به شاگردان خود یاد داده است ، تو هم دعا کردن را به ما یاد بده" . بدون اغراق میشود گفت ، موضوع دعا یکی از مهمترین موضوعات کتاب مقدس می باشد ، چون دعا فعالیتی است که توسط آن هر انسان می تواند با خدا رابطه را برقرار کند و تدریجاً با راز و سرشت او آشنائی عمیقتری بدست آورد ، تا اینکه شیفته و مجذوب او شود. انجیل مقدس بارها به ما یادآوری می کند که خداوند ما عیسی مسیح وقت زیادی را برای دعا خواندن اختصاص میداد. قبل از شروع مأموریت نجات بخشش چهل شبانه روز در بیابان در دعا و روزه سپرید ، در حین انجام فعالیت رسولی و تبشیری اش پیوسته دعا و نیایش می کرد ، همچنین قبل از مرگش بر روی صلیب دعا کرد. برای سرور و نجات دهنده ما عیسی مسیح ، دعا جای ملاقات او با پدر آسمانی اش بود ، توسط دعا محبت خود را به پدرش ابراز میکرد و در اتحاد عمیق با او بسر می برد ، تا جائیکه می گفت : "هر که مرا دید پدر را دیده است و من در پدر هستم و پدر در من است" . (انجیل یوحنا باب ۱۴ آیه ۹-۱۰) .

طبق پیام انجیل و تعالیم کلیسای مقدس ، دعای مسیحی فعالیتی است روحانی که از ایمان به خدا نشأت گرفته و با همکاری روح القدس به انجام میرسد. پولس رسول که موفقیت چشمگیری خود را در فعالیت رسولی و

دوستان عزیز: دعای مداوم یکی از ستونهای اصلی زندگی هر ایماندار مسیحی می باشد، بدون او از لذت و شادی که سرچشمه اش ایمان به مسیح است محروم می شویم، بوسیله دعاست که حضور حقیقی و فیض بخش خدا را در زندگی خود تجربه و احساس می کنیم. همچنین توسط دعا، کلیسای مسیح زنده و فعال نگه می داریم تا اینکه بتواند رسالت خود را که عبارت است از رساندن مژده انجیل به همه امتها انجام دهد. "پس بروید و همه ملتها را شاگرد من سازید و آنها را بنام پدر و پسر و روح القدس تعمید دهید". (انجیل متی باب ۲۸ آیه ۱۹).

دعای مسیحی یک نبرد ایمانی است با قوای این جهان که می خواهند ما را اغوا کنند و فریب دهند، از قبیل ثروت و قدرت، شهوت و لذتهای زود گذر که تنها عاقبتشان پشیمانی و افسوس خوردن است. کسانی که به دعا متوسل میشوند بدین وسوسه ها چیره می شوند و پیوند ایشان با خدا هر چه بیشتر عمیقتر و محکمتر می شود. عیسی می فرماید: "بیدار باشید و دعا کنید تا دچار وسوسه نشوید" (انجیل متی باب ۲۶ آیه ۴۱).

چنانکه قبلاً گفته شد، دعای مسیحی فعالیت روح القدس در قلب ما می باشد. روز تعمید مقدسمان از فیض و عطایای روح القدس مملو گشتیم تا اینکه توسط آن بتوانیم دعا و نیایش کنیم. انجیل لوقا به ما یاد آوری می کند که اولین کاری که خداوندمان عیسی مسیح پس از تعمیدش انجام داد دعا کردن بود. "پس از اینکه همه تعمید گرفتند، عیسی نیز تعمید گرفت و به دعا مشغول بود" (انجیل لوقا باب ۳ آیه ۲۱).

کل دعای عیسی نشانگر وفاداری و اطاعتش از کلام پدر او می باشد. ما نیز توسط فیض روح القدس باید کوشش کنیم تا اینکه از راه دعا و نیایش هر چه بیشتر اراده پدر آسمانی ما را تشخیص داده و طبق آن عمل کنیم. مخصوصاً دعای «ای پدر ما» که سرور و نجات دهنده ما عیسی مسیح به ما یاد داد با تعمق و تأمل انجام دهیم چون توسط آن اقرار و اعتراف می کنیم که خدا حقیقتاً پدر ما است. تنها ما مسیحیان هستیم که این فیض بی نظیر را دریافت نموده ایم تا خدا را پدر صدا کنیم،

بابت این فیض او را شکر و سپاس گوئیم. کتاب «تعالیم کلیسای کاتولیک» درباره دعای عیسی می نویسد: "عیسی غالباً از دیگران فاصله می گرفت تا در عزلت و تنهایی به نیایش بپردازد. و ترجیحاً شب را برای دعا اختصاص میداد. او برای همه انسانها دعا میکرد، چون او با انسان شدنش مسئولیت انسانیت را به عهده گرفت و هنگامیکه خود را تقدیم کرد همه انسانها را تقدیم پدر کرد. عیسی کلمه ای که جسم شد، با دعای انسانی خویش در همه تجربه های زندگی برادران خویش سهیم میشود. او با ضعفهای آنان همدردی می کند تا آنان را آزاد نماید. به همین دلیل بود که پدر او را فرستاد. سخنان و اعمال او تجسم محسوس دعای او در نهان هستند" (شماره ۲۶۲).

برای حسن ختام دعای «ای پدر ما» تلاوت کنیم: "ای پدر ما که در آسمانی نام تو مقدس باد، پادشاهی تو بیاید، اراده تو همانطور که در آسمان اجرا میشود در زمین نیز اجرا شود، نان روزانه ما را امروز به ما بده. خطاهای ما را ببخش، چنانکه ما نیز خطاکاران خود را می بخشیم. ما را رادر وسوسه ها میاور، بلکه ما را از شریر رهایی ده، زیرا پادشاهی و قدرت و جلال تا ابدالآباد از آن توست" (طبق انجیل متی باب ۶ آیه ۹-۱۳).

خدمتگزار شما

رمزی گرمو

اسقف اعظم خلیفه گری آشوری کلدانی کاتولیک تهران

روزی روبرت دو ونسزو Robert de vinceuzo ، گلف باز بزرگ آرژانتین ، پس از بردن مسابقه و دریافت چک قهرمانی لبخند بر لب در مقابل دوربین خبرنگاران وارد رختکن باشگاه می شود تا آماده رفتن شود. پس از ساعتی ، او داخل پارکینگ تک و تنها به طرف ماشینش می رفت که زنی بر وی نزدیک می شود. زن پیروزش را به او تبریک می گوید و سپس عاجزانه می افزاید که پسرش به خاطر ابتلا به بیماری سخت مشرف به مرگ است و او قادر به پرداخت حق ویزیت دکتر و هزینه بالای بیمارستان نیست.

دو ونسزو تحت تأثیر حرف های زن قرار می گیرد ، قلمی از جیبش بیرون می آورد. چک مسابقه را در وجه وی پشت نویسی می کند و در حالیکه آنرا توی دست زن می فشارد ، می گوید «برای فرزندتان سلامتی و روزهایی خوش آرزو می کنم»

یک هفته از این واقعه دو ونسزو در یک باشگاه روستایی مشغول صرف ناهار بود که یکی از مدیران عالی مرتبه انجمن گلف بازان حرفه ای به میز او نزدیک می شود و می گوید: «هفته گذشته چند نفر از بچه های مسئول پارکینگ به من اطلاع دادند که شما در آنجا پس از بردن مسابقه با زنی صحبت کردید». دو ونسزو روش را به علامت تأیید تکان داد. مدیر عالی مرتبه در ادامه سخنان خود می گوید: «می خواستم به اطلاعاتن برسانم که آن زن یک کلاهبردار است. او نه تنها بچه مریض و مشرف به موت ندارد ، بلکه ازدواج هم نکرده. او شما را فریب داده ، دوست عزیز»

دو ونسزو پرسید: «منظورتان این است که مریضی یا مرگ هیچ بچه ای در میان نبوده است؟»

«بله همینطور است»

دو ونسزو می گوید: «در این هفته ، این بهترین خبری است که شنیدم»

حقیقت آدم‌ها آن نیست که بر شما آشکار می‌کنند، بلکه آن است که

از آشکار کردنش بر شما عاجزند.

بنابراین، اگر می‌خواهید آنها را بشناسید، به آنچه می‌گویند گوش ندهید، بلکه به

آنچه ناگفته می‌گذارند گوش بسپارید.

شاید تو مرا نمی شناسی.

اما من همه چیز را در مورد تو می دانم ... مزمور ۱۳۹: ۱ می دانم کی می نشینی و کی بر می خیزی ... مزمور ۱۳۹: ۲ همه طریقه‌هایت را می دانم ... ۱۳۹: ۳ حتی همه موهای سرت را شمرده ام ... متی ۱۰: ۲۹ و ۳۰ زیرا تو به شباهت من آفریده شده ای ... پیدایش ۱: ۲۷ تو در من زندگی و وجود و حرکت داری ... اعمال ۱۷: ۲۸ زیرا تو فرزند من هستی ... اعمال ۱۷: ۲۸ تو را در شکم مادرت شناختم ... ارمیا ۱: ۴ و ۵ من تو را قبل از نقشه آفرینش انتخاب کردم ... افسسیان ۱: ۱۱ و ۱۲ تولد تو یک اشتباه نبوده است ... مزمور ۱۳۹: ۱۵ و ۱۶ من زمان مناسب تولدت را و اینکه کجا زندگی می کنی را معین کردم ... اعمال ۱۷: ۲۶ تو به طور مهیب و عجیب ساخته شده ای ... مزمور ۱۳۹: ۱۴ و من تو را در رحم مادرت نقش بستم ... مزمور ۱۳۹: ۱۳ تا روزی که متولد شدی ، من نگهدارت بودم ... مزمور ۷۱: ۶ کسانی که مرا نمی شناسند ، مرا به بدی جلوه می دهند ... یوحنا ۸: ۴۱-۴۴ من خدایی دور از تو سرد و همیشه عصبانی نیستم ، بلکه محبت خود را کاملاً آشکار کرده ام ... یوحنا ۴: ۱۶ ریختن محبت فراوان بر تو آرزوی من است ... یوحنا ۳: ۱ چون تو فرزند من هستی و من پدر تو می باشم ... متی ۵: ۴۸ من می توانم بیشتر از توان پدر زمینی ات ببخشم ... متی ۷: ۱۱ چون من پدر کاملی هستم ... متی ۵: ۴۸ هر بخشش نیکویی که دریافت می کنی از جانب من می باشد ... یعقوب ۱: ۱۷ زیرا من مهیا کننده هستم و تمام نیازهایت را رفع می کنم ... متی ۶: ۳۱-۳۳ نقشه من برای آینده تو سرشار از امید است ... ارمیا ۲۹: ۱۱ زیرا من تو را با محبت ازلی دوست دارم ... ارمیا ۳۱: ۳ افکار من برای تو مثل ریگ کنار دریا بی شمار است ... مزمور ۱۳۹: ۱۷-۱۸ وجود تو مایه شادی و سرور من خواهد بود ... صفیا ۳: ۱۷ از نیکویی کردن به تو باز نخواهم ایستاد ... ارمیا ۳۲: ۴۰ تو قوم خاص من هستی ... خروج ۱۹: ۵ اشتیاق من این است که به تمامی دل و جان خود تو را استوار می سازم ... ارمیا ۳۲: ۴۱ من می خواهم چیزهای عظیم و عجیب را به تو نشان دهم ... ارمیا ۳۳: ۳ اگر مرا به تمامی دل خود جستجو کنی خواهی یافت ... تثنیه ۴: ۲۲ از حضور من لذت ببر پس آرزوی قلبی ات را به تو خواهم داد ... مزمور ۳۷: ۴ زیرا این من هستم که این آرزوها را به تو می بخشم ... فیلیپیان ۲: ۱۳ من می توانم بیشتر از آنچه فکر می کنی برای تو کار کنم ... افسسیان ۳: ۲۰ زیرا من بزرگترین قوت دهنده و دلگرم کننده تو هستم ... ۲ تسالونیکیان ۲: ۱۶-۱۷ من همچنین پدری هستم که تو را در تمامی مشکلات تسلی می دهم ... ۲ قرنتیان ۱: ۳-۴ وقتی دل شکسته ای من به تو نزدیکم ... مزمور ۳۴: ۱۸ همچون شبانی که بره را در آغوش می گیرد من تو را نزدیک قلبم حمل می کنم ... اشعیا ۴۰: ۱۱ روزی می رسد که من هر اشکی را از چشمان تو پاک خواهم کرد ... مکاشفه ۲۱: ۳-۴ و تمامی دردهایی را که بر روی زمین متحمل شده ای از تو دور خواهم کرد ... مکاشفه ۲۱: ۴ من پدر تو هستم و تو را دوست دارم چنانکه پسر عیسی مسیح را دوست دارم ... یوحنا ۱۷: ۲۳ چون در عیسی محبت من نسبت به تو آشکار شده است ... یوحنا ۱۷: ۲۶ او دقیقاً مظهر وجود من است ... عبرانیان ۱: ۳ او آمد تا ثابت کند که من با تو هستم و نه به ضد تو ... رومیان ۸: ۳۱ تا به تو بگوید که من گناهانت را خواهم بخشید ... ۲ قرنتیان ۵: ۱۶-۱۹ عیسی مرد تا تو با من آشتی کنی ... ۲ قرنتیان ۵: ۱۸-۱۹ مرگ او محبت واقعی مرا نسبت به تو نشان می دهد ... ۱ یوحنا ۴: ۱۰ من برای به دست آوردن محبت تو تمام آن چیزی را که دوست داشتم تقدیم کردم ... رومیان ۸: ۳۲ اگر تو این هدیه پسر عیسی مسیح را دریافت کنی مرا پذیرفته ای ... ۱ یوحنا ۲: ۲۳ و دیگر هیچ چیز نمی تواند تو را از محبت من جدا کند ... رومیان ۸: ۳۸-۳۹ به خانه من بیا و من بزرگترین جشن را در آسمان برای تو تدارک می بینم ... لوقا ۱۵: ۷ من همیشه پدر بوده ام و خواهم بود ... افسسیان ۳: ۱۴-۱۵ حال از تو می پرسم می خواهی فرزند من باشی؟ ... یوحنا ۱: ۱۲-۱۳ من منتظر تو هستم ... لوقا ۱۵:

... و به این ترتیب مردانی که به نظر خوشبخت می آمدند نزد شاه آوردند و او ایشان را با سخنان مشابه امتحان می کرد اما هیچ یک را برآستی خوشبخت نیافت.

روزی شاه خسته و مأیوس از سعی خود، برای استراحت به شکار در جنگل رفت. ناگهان صدای آواز شیرینی توجه او را جلب کرد. نزدیک شد و مرد جوانی را در حال انجام کار زراعت دید. او لباس کهنه بلندی به تن داشت و کفشهای پاره‌ای به پا. شاه صدا کرد و گفت: دوست من، صدای تو قشنگ و شاد است. تو مرد خوشبختی هستی؟ مرد جوان پاسخ داد: بله، من مرد خوشبختی هستم! شاه گفت: امروز روز قشنگی است، شاید به این دلیل آواز می خوانی! جوان: چون امروز زیبا است و چون از فردا خبری ندارم... من در هر حال خوشحالم.

شاه گفت: پس من ترا مباشر خود می سازم!
جوان: نه! خواهش می کنم، من شادی خود را از دست خواهم داد. در قصر شما نمی توانم بوی خاک را احساس کنم و دیگر نمی توانم رشد و به ثمر رسیدن میوه‌ها را ببینم. من همین جا خوشبختم.

شاه گفت: پس من نصف خزانه خود را به تو می بخشم!
جوان: نه! خواهش می کنم، چون آنوقت بخاطر حفظ آن از دزدان، سلامت و آرامش خود را از دست خواهم داد.
شاه: خوب بیا و در قصر من زندگی کن تا من صدای آواز ترا بشنوم.

جوان: مرا ببخشید، ای پادشاه! من می ترسم در کنار شما دیگر قادر به آواز خواندن نباشم.
شاه فهمید که بالاخره یک مرد خوشبخت در قلمرو خود یافته است. ناگهان به طرف او رفت تا پیراهن او را از تنش بکند و برای پسرش ببرد. اما دید که در زیر آن لباس کهنه حتی یک پیراهن هم نیست.

آن مرد خوشبخت پیراهنی نداشت... مرد خوشبخت هیچ چیز نداشت... حقیقت این است که هیچ چیز آن مرد را اسیر خود نکرده بود، برای همین آن مرد خوشبخت بود.



پیراهن مرد خوشبخت

قصه پادشاهی که پسرش را برای شاهی آماده می کرد... پادشاه گفت: چقدر خوشحالم که می توانم سعادت پادشاه بودن را به پسر من منتقل کنم! حتماً پادشاه شدن او را خوشبخت خواهد کرد.

آهنگران برای او بهترین شمشیرها را ساختند و بهترین اسبها در اختیار او بودند، تا جنگجوی ماهری شود. اما آن پسر ناگهان دچار غم فراوانی شد و با کسی حرف نمی زد. پدرش پادشاه، نگران و متعجب به خود گفت: پسر من همه چیز دارد تا بتواند خوشبخت شود. او نباید غمگین باشد! بعد پزشکان قصر را خواند تا پسر را با دقت تمام معاینه کنند. و نتیجه کار خود را چنین به اطلاع شاه رساندند: فرزند شما حتماً عاشق شده است. اما پسر شاه هیچ حرفی نمی زد و اهمیت نمی داد. خلاصه از هر چیزی و از هر راهی که می شد، سعی کردند تا علت این حالت او را بفهمند، اما نتیجه‌ای نگرفتند. شاه به شدت نگران شد و غصه پسرش او را فرا گرفت.

روزی مرد حکیمی که از راه خیلی دور می آمد، بعد از آنکه از بیماری پسر شاه مطلع شد، خواست تا او را ببیند. به قصر شاه رفت و تقاضای ملاقات کرد. شاه پذیرفت و مرد حکیم پس از معاینه پسر شاه، گفت: پسر شما روزی خوشبخت خواهد شد که پیراهن یک مرد خوشبخت را به تن کند.

شاه گفت: این آسان است! من قبل از غروب همه مردان خوشبخت قلمرو خویش را در قصر جمع خواهم کرد. مرد حکیم گفت: دقت کنید! باید مردی بیابید که واقعاً خوشبخت باشد! و مرد حکیم راه خود را پیش گرفت و رفت. شاه همه مردان خود را جمع کرد و موضوع را با ایشان در میان گذاشت؛ آنگاه سردار سپاه شاه گفت: من در میان سربازانم کسی را دارم که همیشه خندان است؛ حتی هنگامی که در جنگ زخمی شد، خنده از لبهای او نیافتاد. شاید او مرد خوشبختی باشد؟ پس او را نزد شاه آوردند. شاه به او گفت: به من گفتند که تو مرد خوشبختی هستی حتی وقتی در جنگ زخمی هم شدی خنده از لبهای تو نیافتاد. این درست است؟ مرد خندان پاسخ داد: بله، کاملاً درست است. شاه گفت: پس من ترا سردار همه سپاه خود می کنم. مرد جواب داد: سعادت من هزار برابر شد. شاه گفت: پس تو واقعاً خوشبخت نیستی. برو به جای اول خود باز گرد!

نان

می گویند که قبل از خوردن نان ، باید اول آن را با دیگران تقسیم کرد، مثلاً با دوستان ، با فقیران ، با زائران ، با میهمانان .

وقتی نان را با آنانی که بر سر سفره هستند تقسیم می کنیم ، ما عهد همبستگی را با هم می بندیم.

وقتی نان را در توبره یک فقیر می اندازیم ، او را با زندگی آشتی می دهیم.

وقتی کسی بر در خانه از ما نان می خواهد ، با دادن نان از او یک برادر می سازیم.

اگر کسی شب هنگام به در خانه آید و نان درخواست کند ، روح خود را سیر می گردانیم زیرا که تشنه همراهی و همدردی هستیم.

وقتی پس مانده نان به پنج هزار نفر را شاگردان مسیح جمع آوری کردند ، با این کارشان اعلام کردند که هر که نان را با دیگری تقسیم کند آن را زیاد کرده است.

نان قدیمی ترین چیزی است که انسان یاد گرفت آن را با دیگران بخورد.

ما نام مسیح را بر خود داریم که به همراه آن مسئولیت مسیحی بودن را به عهده گرفته ایم ، ما دعای ای پدر ما را می خوانیم ، پس اولین و مهمترین کارمان این است که به جای نگه داشتن نان و بعد به زباله انداختنش ، آن را با برادر خود تقسیم کنیم.

هر که شریک نان سفره ام باشد او برادر ، خواهر ، پدر و مادر من است.

نان را تقسیم کن تا برادرت را گرسنه و آواره نبینی ، او دیگر نمی تواند صبر کند.

نان را تقسیم کن تا عدالتت را که تشنه انتشار است ، بنمایی ، او دیگر نمی تواند صبر کند.

نان را تقسیم کن تا محبتت چون نهر آبی روان گردد و به نهرهای دیگر بپیوندد ، دیگر صبر مفهومی ندارد.

داستانی از پائولو کونیلو

شخصی بود که تمام زندگی اش را با عشق و محبت پشت سر گذاشته بود و وقتی از دنیا رفت همه می گفتند به بهشت رفته است. آدم مهربانی مثل او حتماً به بهشت می رفت. در آن زمان بهشت هنوز به مرحله کیفیت فراگیر نرسیده بود. استقبال از او با تشریفات مناسب انجام نشد. دختری که باید او را راه می داد نگاه سریعی به لیست انداخت و وقتی نام او را نیافت او را به دوزخ فرستاد. در دوزخ هیچ کس از آدم دعوت نامه یا کارت شناسایی نمیخواهد هر کس به آنجا برسد می تواند وارد شود. آن شخص وارد شد و آنجا ماند. چند روز بعد ابلیس با خشم به دروازه بهشت رفت و یقه پطرس قدیس را گرفت پطرس که نمی دانست ماجرا از چه قرار است پرسید چه شده است؟ ابلیس که از خشم فرمز شده بود گفت: آن شخص را که به دوزخ فرستاده اید آمده و کار و زندگی ما را به هم زده. از وقتی که رسیده نشسته و به حرفهای دیگران گوش می دهد ... در چشم هایشان نگاه می کند. به درد و دلشان می رسد حالا همه دارند در دوزخ با هم گفت و گو می کنند. یکدیگر را در آغوش می کشند و می بوسند. دوزخ جای این کارها نیست!!! بیایید و این مرد را پس بگیرید وقتی راوی قصه اش را تمام کرد با مهربانی به من نگریست و گفت: «با چنان عشقی زندگی کن که حتی اگر بنا به تصادف به دوزخ افتادی ... خود شیطان تو را به بهشت باز گرداند»

شریف ترین دلها دلی است که اندیشه ی آزار کسان در آن نباشد

دو روز مانده به پایان جهان...

دو روز مانده به پایان جهان، تازه فهمیده که هیچ زندگی نکرده است، تقویمش پر شده بود و تنها دو روز خط نخورده باقی مانده بود، پریشان شد و آشفته و عصبانی نزد خدا رفت تا روزهای بیشتری از خدا بگیرد. داد زد و بد و بیراه گفت! خدا سکوت کرد، جیغ زد و جار و جنجال راه انداخت! خدا سکوت کرد، آسمان و زمین را به هم ریخت، خدا سکوت کرد.

به پر و پای فرشته و انسان پیچید! خدا سکوت کرد، کفر گفت و سجاده دور انداخت! خدا سکوت کرد، دلش گرفت و گریست و به سجده افتاد! این بار خدا سکوتش را شکست و گفت: «عزیزم، اما یک روز دیگر هم رفت، تمام روز را به بد و بیراه و جار و جنجال از دست دادی، تنها یک روز دیگر باقی است، بیا و لااقل این یک روز را زندگی کن».

لابلای حق هقش گفت: اما با یک روز... با یک روز چه کار می‌توان کرد...؟

خدا گفت: آن کس که لذت یک روز زیستن را تجربه کند، گویی هزار سال زیسته است و آن که امروزش را در نمی‌یابد، هزار سال هم به کارش نمی‌آید و آنگاه سهم یک روز زندگی را در دستانش ریخت و گفت: حالا برو و یک روز زندگی کن!

او مات و مبهوت به زندگی نگاه کرد که در گودی دستانش می‌درخشید. اما می‌ترسید حرکت کند! می‌ترسید راه برود! نکند قطره‌ای از زندگی از لای انگشتانش بریزد. قدری ایستاد، بعد با خود گفت: وقتی فردایی ندارم، نگاه داشتن این زندگی چه فایده‌ای دارد؟ بگذار این یک مشت زندگی را مصرف کنم.

آن وقت شروع به دویدن کرد. زندگی را به سرو رویش پاشید، زندگی را نوشید و بویید و چنان به وجد آمد که دید می‌تواند تا ته دنیا بدود، می‌تواند پا روی خورشید بگذارد و می‌تواند...

او در آن روز آسمان خراشی بنا نکرد، زمینی را مالک نشد، مقامی را به دست نیاورد، اما... اما در همان یک روز روی چمن‌ها خوابید، کفش دوزکی را تماشا کرد، سرش را بالا گرفت و ابرها را دید و به آن‌هایی که نمی‌شناختنش سلام کرد و برای آن‌ها که دوستش نداشتند از ته دل دعا کرد.

او همان یک روز آشتی کرد و خندید و سبک شد و لذت برد و سرشار شد و بخشید، عاشق شد و عبور کرد و تمام شد!

او همان یک روز زندگی کرد، اما فرشته‌ها در تقویم خدا نوشتند: او درگذشت، کسی که هزار سال زیسته بود.

زندگی انسان دارای طول، عرض و ارتفاع است؛ اغلب ما تنها به طول آن می‌اندیشیم، اما آنچه که بیشتر اهمیت دارد، عرض یا چگونگی آن است.

اخبار و تقویم کلیسای

- یکشنبه ۱۵ مرداد ۹۶ = ۶ اوت ۲۰۱۷، یکشنبه سوم تابستان

عهد عتیق: اشعیاء فصل ۵ آیه ۱-۷

رساله: دوم قرن‌تیان فصل ۷ آیه ۱-۱۱

انجیل: یوحنا فصل ۹ آیه ۱-۳۸

- یکشنبه ۲۲ مرداد ۹۶ = ۱۳ اوت ۲۰۱۷، یکشنبه چهارم تابستان.

عهد عتیق: اشعیاء فصل ۹ آیه ۸-۲۱

رساله: دوم قرن‌تیان فصل ۱۰ آیه ۱ الی آخر باب

انجیل: مرقس فصل ۷ آیه ۱-۲۳

- دوشنبه ۲۳ مرداد ۹۶ = ۱۴ اوت ۲۰۱۷، روزه عید انتقال حضرت مریم به آسمان ، پرهیز از گوشت

- سه شنبه ۲۴ مرداد ۹۶ = ۱۵ اوت ۲۰۱۷، عید انتقال حضرت مریم به آسمان ، مراسم این عید ساعت ۵ بعدازظهر در

کلیسای حضرت مریم برگزار می گردد.

عهد عتیق: کارهای رسولان فصل ۱ آیه ۱-۸

رساله: رومیان فصل ۱۶ آیه ۱-۱۷

انجیل: یوحنا فصل ۲ آیه ۱۲ و متی فصل ۱۳ آیه ۵۳-۵۷ و متی فصل ۱۲ آیه ۴۶ الی آخر باب و لوقا فصل ۱۱ آیه ۲۷-۲۸

- یکشنبه ۲۹ مرداد ۹۶ = ۲۰ اوت ۲۰۱۷، یکشنبه پنجم تابستان.

عهد عتیق: اشعیاء فصل ۲۸ آیه ۱۴-۲۲

رساله: دوم قرن‌تیان فصل ۱۲ آیه ۱۴ الی آخر باب

انجیل: لوقا فصل ۱۶ آیه ۱۹ الی فصل ۱۷ آیه ۱۰

- یکشنبه ۵ شهریور ۹۶ = ۲۷ اوت ۲۰۱۷، یکشنبه ششم تابستان

عهد عتیق: اشعیاء نبی فصل ۲۹ آیه ۱۳-۲۴

رساله: اول تسالونیکیان فصل ۲ آیه ۱-۱۲

انجیل: لوقا فصل ۱۷ آیه ۵-۱۹